

## درباره‌ی زبان فارسی

دکتر لطفعلی صورتگر

□ زبان در دنیا دو کار باید بکند: یکی باید وسیله‌ی بیان احساسات و مطالبی که میان مردم رد و بدل می‌شود، باشد و دیگر آن که عهده‌دار حفظ تمدن و فرهنگ یک ملتی باشد. هر وقت این دو وظیفه با هم مخلوط و مشتبه بشوند، زبان از قدرت و عظمت می‌افتد.

وقتی بحث می‌کنیم در این که آیا لغات خارجی اعم از فرنگی یا عربی را باید در زبان فارسی قبول کرد یا نه؟ باید زبان ادبی را از زبانی که برای ادای مفاهیم روزمره به کار می‌رود، تفکیک کرد. وقتی می‌گوییم زبان عهده‌دار فرهنگ و تمدن و ادب و سنن ماست، چنین زبانی باید رنگ و صبغی خود را داشته باشد و معلوم باشد به کدام ملت متعلق است، نه آن که مخلوطی از زبان‌های دیگر باشد. البته زبان مخلوطی که جواب احتیاجات عملی ما را بدهد، مورد بحث نیست، گفت‌وگو در زبانی است که نگاه‌دار فرهنگ و ملیت ماست. زیاد می‌شنویم که برای بعضی لغات فرنگی لغت فارسی نمی‌شود به کار برد و در نتیجه می‌گویند که باید یک عده لغات خانه‌بلوش خارجی را آزاد در زبان فارسی راه داد. بعضی هم می‌گویند نباید چنین کرد و باید لغت تازه وضع کرد. به نظر من باید مطالب را از هم جدا کرد و منطقی را حاکم قرار داد. شاید معدودی کلمات خارجی را باید پذیرفت، مثل پست و تلگراف و رادیو و امثال این‌ها.

آقای سید حسن تقی‌زاده یک‌وقت که در خدمت‌شان این بحث در میان بود، فرمودند کلمات خارجی را در کتاب‌های مدارس نباید به کار برد و این نظر ایشان برای ما قابل قبول است و پس از گفت‌وگو توافق شد که پنجاه و بلکه تا صد کلمه‌ی فرنگی را که نمی‌شود به جای آن‌ها چیزی گذاشت، قبول کنیم و این ضروری به زبان فارسی نخواهد زد. اما وقتی به زبان شعر می‌رسیم من با هرگونه لغت فرنگی مخالفم و حتی با لغت یا ترکیبی هم که بوی لغت فرنگی بدهد مخالفم.

آقای سید ضیاء‌الدین طباطبایی یک وقت در روزنامه‌ی رعد کلمه‌ی «عرض‌اندام» را به معنی «اظهار وجود» به کار بردند و کم‌کم معمول هم شد - بی‌آن‌که کسی بپرسد کدام اندام - و امروز هم به کار می‌رود، و یا کلمه‌ی «مبتذل» که آقای دشتی در شفق سرخ به کار بردند و معمول شد. با این حال حتی در مورد این‌گونه کلمات که نویسندگان به نام به کار برده و میان مردم هم معمول شده است، در شعر احتیاطی داریم و به کار نمی‌بریم. اما اصولاً این که نمی‌شود برای بعضی مفاهیم لغت فارسی به کار برد، باید قدری زحمت به خود بدهیم و دقت و جست‌وجو کنیم. ولی بی‌شک می‌توانیم کلمه‌ی فارسی که با سیاق زبان ما سازگاری داشته باشد، پیدا کنیم. این نارسایی زبان فارسی نیست، تنبلی مخصوص خودمان است که

مجال نمی‌دهد.

اما در مورد زبان علمی البته از وضع بعضی لغات چاره نیست، منتهی گرفتاری ما این است که توافق بین علما مشکل است. همکاران عزیز و عالم ما در کشورهای مختلف تحصیل کرده‌اند و از کلمات همیشه معنی واحدی نمی‌فهمند. مثلاً کلمه‌ی Production را بگیرد که در زبان‌های مختلف معنی‌اش کمی متفاوت است. حال در فارسی چه لغتی باید به جای آن گذاشت؟ آیا باید عربی باشد یا فارسی؟ «محصول» بگوییم یا «حاصل» یا «فراورده». نمی‌دانم آقای دکتر معین که بر لغات حکومت می‌کنند و خبره‌ی این رشته‌اند، نظرشان چیست؟

خلاصه ما حرفی نداریم که لغتی برای «پروودوکسیون» وضع کنند، به شرط آن‌که میان علما توافق شود و دچار هرج و مرج نشویم، و این کاری است که دانشگاه تهران پیوسته در نظر داشته است و امید است عمل شود. ولی در زبانی که برای ادب و فرهنگ فارسی به کار می‌رود، با هر بدعتی که زبان ساده و رسا و رشیق و شیوا و زیبای رودکی را خراب کند، مخالفم و با شمشیر که دارم - هر چند کوچک باشد - برای حفظ آن از کلمات فرنگی و لغات «من درآوردی» می‌جنگم.

در مورد لغات عربی، مشکل است حدی بگذاریم. خیلی بستگی به طرز به کار بردن آن‌ها و استادی نویسنده و گوینده دارد. شما این شعر سعدی را بشنوید و ملاحظه کنید که چقدر لغات و ترکیبات عربی زیاد دارد و با این همه به گوش روان و ساده و خوشایند می‌آید و ما حتی متوجه فراوانی لغات عربی آن نمی‌شویم:

بیدل گمان مبر که نصیحت کند قبول

من گوش استماع ندارم لمن تقول

تا عقل داشتم نگرفتم طریق عشق

حالی دلم برفت که حیران شود عقول

آخر نه دل به دل رود، انصاف من بده

بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول

یک دم نمی‌رود که نه در خاطری ولیک

چون است من به وصل تو مشتاق و تو ملول

روزی سرت ببوسم و در پایت اوقتم

پروانه را چه حاجت پروانه‌ی دخول

گنجشک بین که صحبت شاهینش آرزوست

بیچاره در هلاک تن خویشتن عجول

ما را به جز تو در همه عالم عزیز نیست

گر رد کنی بضاعت مزجات و قبول

ای پیک نامه‌بر که خبر می‌بری به دوست

یالیت اگر به‌جای تو من بودمی رسول

دوران دهر و تجربتم سر سپید کرد

وز سر به در نمی‌رودم هم‌چنان فضول